

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«کما لا يكاد يفيد عليه تجشُّمُ دعوي أنَّ مرجع هذه المسألة إلي أنَّ السَّنَّة يقول الحجَّه فعله أو تقريره، هل تثبت بخبر الواحد أو لا تثبت».

فرمودند که باید ببینیم که آیا مسئله حجیت خبر واحد از مسائل علم اصول هست یا از مسائل علم اصول نیست؟ مرحوم آخوند فرمودند طبق آن تعریفی که ما در اول کفایه جلد 1 بیان کردیم و گفتیم ضابطه مسئله اصولیه، آنی است که نتیجه او در طریق استنباط احکام شرعی قرار بگیرد، طبق این بیان بحث از حجیت خبر واحد مسأله اصولیه می شود، چون نتیجه اش خیلی روشن است که در طریق استنباط قرار می گیرد.

اما مشهور که آمدند موضوع علم اصول را ادله اربعه قرار دادند، در چنین مواردی یک مقدار به زحمت می افتند که ما در این موارد چه کنیم؟ لذا توضیحات و تجشّماتی را به کار بردند. یک تجشّم را دیروز از صاحب فصول خواندیم و مرحوم آخوند رد کردند. تجشّم دیگر و تکلف دوم را شیخ انصاری اعلی الله مقامه قرار داده و مرتکب شده است. شیخ فرموده است که درست است موضوع علم اصول، ادله اربعه مثل کتاب، سنّت، عقل و اجماع است؛ اما بحث از حجیت خبر واحد، این هم بحث از عوارض موضوع است.

کلام مرحوم شیخ انصاری

شیخ فرموده است که ما در مسئله خبر واحد، اینچنین بحث می کنیم که آیا سنّت را که یکی از ادله اربعه هست و موضوع علم اصول است، آیا سنّت با خبر واحد ثابت می شود یا خیر؟ آنچه که بعنوان مسئله یک علم مطرح است آن چیزهایی که بحث از عوارض موضوع کند، از حالات موضوع بحث داشته باشد. وقتی ما می گوییم موضوع، سنّت است بعنوان یکی از ادله اربعه، در بحث خبر واحد نمی گوییم که «هل الخبر الواحد حجّة أم لا؟» که شما به ما بگویید خبر واحد کجایش موضوع علم اصول است و بگویید از مسائل علم اصول خارج است و باید تحت یک علم دیگر بیاید.

ما بحث در خبر واحد را اینچنین عنوان می کنیم که آیا سنّت به وسیله خبر واحد ثابت می شود یا نه؟ بحث از ثبوت و عدم ثبوت سنّت بوسیله خبر واحد است. پس بحث به سنّت برمی گردد. به احوال سنّت و عوارض سنّت برمی گردد و از مسائل علم اصول می شود، چون بحث از عوارض موضوع شد.

مرحوم آخوند می‌فرماید: این حرف باطلی است، دو اشکال به این کلام مرحوم شیخ دارند.

اشکال اول

اشکال اول این است که مراد شما از این سنت، کدام سنت است؟ آیا مراد سنت واقعی است یا مراد سنت مشکوکه است؟ این نحو بحثی که شما می‌کنید که آیا سنت بوسیله خبر واحد ثابت می‌شود، روشن است که این سنتی که موضوع این قضیه واقع شده است، سنت مشکوکه است؛ سنت مشکوکه یعنی قول یا فعل یا تقریری که از امام برای ما مشکوک است. نمی‌دانیم امام علیه السلام این فرمایش را فرموده یا نفرموده است. این فعل را انجام داده یا نداده است؛ پس آنچه که موضوع قضیه شما شیخ انصاری واقع شده، سنت مشکوکه است در حالی که آنچه که به عنوان یکی از ادله اربعه موضوع علم اصول واقع می‌شود، او به عنوان سنت قطعی است، یعنی سنت واقعی، شما وقتی می‌گویید علم اصول موضوع قرآن، سنت، عقل و اجماع است، روشن است که مراد از این سنت، سنت واقعی است نه سنت مشکوکه.

اشکال دوم

اشکال دوم باز مرحوم آخوند در جلد اول کفایه، آنجا یک اشکالی به شیخ کرده بودند و دو صورت کردند. آنجا فرموده بودند که آیا مراد از این ثبوت، ثبوت واقعی است یا ثبوت ثبوتی؟ اینجا اشاره به صورت دوم دارند. می‌فرماید: اگر مراد از این ثبوت، ثبوت تعبیدی باشد، ما باز اشکال دومی که به شما داریم این است که مسئله علم اصول آن مسئله‌ای است که خودش عارض بر موضوع بشود، آن مسئله‌ای است که خودش پیرامون موضوع بحث کند و از محمولات موضوع شود. از عوارض موضوع شود، این مسلم است. در حالی که طبق بیان شما آنچه که عنوان عارض را پیدا کرده است، لازمی محمول قرار گرفته است.

بحث می‌کنید می‌گویید آیا سنت به وسیله خبر واحد، آیا ثابت می‌شود یا اینکه ثابت نمی‌شود؟ آنچه که به عنوان مسئله مطرح می‌کنید، چنین تعبیری است. حالا عین تعبیر مرحوم شیخ را مرحوم آخوند نمی‌آورند. بحث از ثبوت تعبیدی، لازمه حجیت خبر واحد است. یعنی اگر خبر واحد حجت شد، سنت برای شما به ثبوت تعبیدی ثابت می‌شود. این بحث از ثبوت، بحث از عوارض خود موضوع نشد. شما وقتی که گفتید الان خبر واحد آمد، اگر این خبر واحد حجت باشد، لازمه حجیت خبر واحد این است که سنت تعبیدی برای شما ثابت شود. یعنی قول معصوم فعل معصوم، برای شما به ثبوت تعبیدی ثابت می‌شود. این بحث، بحث از خود حجیت خبر واحد نیست و بحث از لازم حجیت خبر واحد است.

بحث از لازم خارج از مسائل علم است. ما باید بحث بکنیم از خود آنچه که بعنوان مسئله علم، بعنوان ملاک مسئله علم است، آنچه که ملاک است برای اینکه یک قضیه‌ای مسئله یک علم تلقی بشود، بحث از حالات موضوع است و از عوارض آن موضوع و آنچه که حمل بر موضوع می‌شود نه بحث از لازم محمول. این هم اشکال دومی که مرحوم آخوند بر شیخ دارند. آنجا مراجعه بفرمایید آنجا تشقیق کردند؛ مراد شما آیا ثبوت واقعی است یا ثبوت تعبیدی است. آنجا به ثبوت واقعی و تعبیدی یک اشکال دیگری مرحوم آخوند وارد کردند. اینجا به ثبوت تعبیدی یک اشکال دوم که این اشکال را دیگر آنجا بیان نفرمودند.

در اصول می‌خواهیم ببینیم که آیا طبق بیان شیخ انصاری با خبر واحد سنت برای ما ثابت می‌شود یا نمی‌شود. حالا سنت، ممکن است امام حکم واقعی فرموده باشد ممکن است حکم ظاهری باشد، منتهی مجموعش را سنت واقعی تعبیر می‌کنیم. این سنت آنچه که امام فرموده واقعاً، آیا با خبر واحد برای ما اثبات می‌شود یا اثبات نمی‌شود؟ در علم کلام مفروغ عنه است، اینجا

به عنوان یک اصل مسلم است، یعنی در علم اصول ما می‌دانیم «الإمام حجّة و قول الإمام و فعله حجّة». منتهی می‌خواهیم ببینیم که با خبر واحد قول امام برای ما ثابت می‌شود یا ثابت نمی‌شود. اگر زراره گفت: «قال الصادق عليه السلام كذا»، ما تعبداً بگوئیم امام صادق این را فرموده است یا نه؟ طبق بیان شیخ انصاری، این محل بحث است.

بعد مرحوم آخوند می‌فرماید: «و كيف كان»، حالا موضوع علم اصول ادله اربعه باشد یا نباشد، ما کاری به این جهت نداریم، وارد بحث خودمان می‌شویم. می‌فرمایند: در میان علماء بزرگانی مانند سید مرتضی، ابن ادریس، قاضی ابن برّاج، ابن زهره، طبرسی صاحب تفسیر مجمع، این بزرگان قائل شدند به اینکه خبر واحد حجیت ندارد و این گروه که قائل به عدم حجیت خبر واحد شدند به ادله ثلاثه استدلال کردند، اعم از قرآن و روایات و اجماع، مرحوم آخوند به صورت اجمال به ادله اشاره می‌کنند و شروع به جواب از این ادله می‌کنند که حالا ما باید این ادله را بعضی را مقداری توضیح دهیم.

توضیح عبارت

«كما لا يكاد يُفِيد»، فایده‌ای ندارد علیه، یعنی «علي المشهور»، بنا بر قول مشهور که می‌گویند موضوع علم اصول ادله اربعه است، «لا يكاد يفيد تجسّم»، یعنی تكلف، تكلف این ادعا که این ادعا را شیخ انصاری اعلي الله مقامه دارد. که «أن مرجع هذه المسألة»، شیخ فرموده: اینی که می‌گوئیم «خبر الواحد حجّة أم لا»، بعد برمی‌گردد به این مسئله. کدام مسئله؟ «إلي أن السّنّة»، ببینید یک قضیه‌ای شیخ ترتیب داده که موضوع قضیه را سنت قرار داده که سنت، خودش یکی از ادله اربعه است.

سنت «وهي قول لحجّة»، یا فعل حجّت یا تغییر حجّت، «هل تثبتُ بخبر الواحد»، آیا به خبر واحد ثابت می‌شود؟ «أو لا تثبت»، یا سنت ثابت نمی‌شود به خبر واحد. «إلا بما يفيد القطع»، مگر چیزی که مفید قطع باشد یعنی سنت را ما فقط با دلیل قطعی می‌توانیم بپذیریم. «من التواتر»، اگر یک خبری متواتر شد، «أو القرينه»، یا خبر واحد محفوف به قرینه قطعیه. «فإن التعبد»، این فإن، علت برای لا یکاد یفید است. چرا فرمایش شیخ به درد نمی‌خورد؟ دو اشکال می‌کند، می‌فرماید: «تعبد بثبوت السنّة، مع الشك فيها»، یعنی در سنت برای ما شک وجود دارد، «لدي الإخبار بها»، هنگام اخبار به سنت، تعبد به ثبوت سنت، «ليس من عوارضها»، یعنی «ليس من عوارض السنّة الواقعيّة، بل من عوارض مشکوک سنّة».

آخوند می‌فرماید: شما این قضیه، که می‌گویید «هل السنّة تثبت»، این سنت چه سنتی است؟ سنت مشکوکه است دیگر. یعنی یک قول امام که برای شما مشکوک است، آیا با خبر زراره ثابت می‌شود یا ثابت نمی‌شود؟ پس موضوع می‌شود سنت مشکوکه؛ پس بحث از خبر واحد شد از عوارض سنت مشکوکه، در حالی که آنچه که بعنوان یکی از ادله اربعه است، سنت واقعی است. «بل من عوارض مشکوک سنّة كما لا يحفي». این اشکال اول است.

«مع أنّه»، أنّه یعنی تعبد به ثبوت، «لازمٌ لما يبحث عنه في المسألة من حجّة الخبر»، لازمه‌ی آن چیزی است که در این مسأله بحث از او می‌شود. آنچه که در این مسأله از او بحث می‌شود چیست؟ حجیت خبر. یعنی بعد از آنی که این خبر برای شما حجت شد، قول امام علیه السلام برای شما به ثبوت تعبدی ثابت می‌شود. مرحوم آخوند اینجا دیگر آن ثبوت واقعی که در جلد اول در اوائلش آنجا مطرح کردند دیگر تعرّضی و اشاره‌ای نسبت به او ندارند. بحث را می‌آورند روی ثبوت تعبدی. کلام شیخ انصاری هم ظهور در ثبوت تعبدی دارد.

ثبوت تعبدی یعنی اگر زراره گفت قال الصادق عليه السلام، تعبداً بگوئیم امام صادق چنین چیزی را فرموده. حتماً چنین چیزی را فرموده و به او عمل بکنیم. آخوند می‌فرماید: ثبوت تعبدی لازمه حجیت خبر است یعنی بعد از این که گفتیم هذا الخبر حجّة، آنوقت لازمه اش این است که قول امام برای ما ثابت بشود به ثبوت تعبدی و بحث از لازم خارج از مسائل علم است. مسئله علم آن مسئله‌ای است که موضوع مسئله علم است و محمول یکی از عوارض خود موضوع. حالا اگر محمول را آوریم

محمول قرار دادیم این دیگر بحث از مسئله نمی‌شود.

«مع أنه»، یعنی ثبوت تعبدی یا تعبد به ثبوت لازمه آن چیزی است که بحث می‌شود در ما نحن فیه. «ما یبحث» چیست؟ «من حجیة الخبر»، و حال آنکه «والمبحوث عنه فی المسائل»، آنی که مبحوث عنه هست در مسائل، «إنما هو الملاك فی أنها من المباحث أو من غیره». آخوند می‌فرماید: الان مسئله حجیة الخبر است. الان آنی که مبحوث عنه است در این مسئله است بحث در حجیّت و عدم حجیّت خبر است. این ملاک در این است که ما آیا این را داخل در مسائل علم بدانیم یا داخل ندانیم نه لازمه این. و مبحوث عنه در مسائل ملاک است «فی أنها»، یعنی در اینکه آن مسائل از مباحث هست «أو من غیر»، یا از غیر آن علم است.

«من المباحث»، یعنی از مباحث علم، «أو من غیره»، یعنی از غیر آن علم است. «لا ما هو لازمه»، نه آنچه که لازمه مبحوث عنه است. شما ثبوت تعبدی را که لازمه خبر حجیّت خبر واحد است این را آوردید مطرح کردید این لازم بدرد نمی‌خورد. «کما هو واضح». مرحوم آخوند می‌گوید مسئله این است که آیا خبر واحد حجت است یا نه. به شیخ می‌فرماید شما آمدید لازمه حجیت را محل بحث قرار دادید. می‌گویید آیا سنت ثابت می‌شود با خبر واحد یا نه؟ اگر حجت خبر شد بعد از حجیت آنوقت قول امام تعبداً ثابت می‌شود. حالا «وکیف کان»، کیف کان یعنی موضوع علم اصول هر چي می‌خواهد باشد.

«فالمحكي عن السيد مرتضي قاضي بن برّاج، ابن زهره، طبرسي، صاحب مجمع، ابن ادریس»، این پنج نفر فرمودند: «عدم حجیة الخبر». «واستدلّ لهم بأدله ثلاثه»، 1. «بالآیات النّاهیه عن إتّباع غیر العلم لا تقفُ ما لیس لك به علم إن يتبعون إلا الظنّ، إن الظن لا یغني من الحق شیئا»، این آیاتی که از غیر علم، نهی می‌کند انسان تبعیّت غیر علم بکند. این دلیل قرآنی بود.

دلیل دوم روایات است. آنوقت این روایات پنج، شش طایفه است. یکی روایاتی که دالّه است «علي ما ردّ ما لم یعلم أنه قولهم»، ما در روایات، روایاتی داریم که ائمه فرموده‌اند. آنچه را که می‌دانید یقین دارید ما گفتیم به آن عمل کنیم. آنچه را که نمی‌دانید «فردوه إلینا»، تعبیر در روایت این است: «ما علمتم أنه قولنا فالزموه»، آنی که می‌دانید قول ماست ملتزم بشوید به او. «وما لم تعلموا فردوه إلینا»، حالا در این کتاب‌ها معمولاً دیگر آدرس این روایات را بیان کردند دیگر نیاز نیست. آقایان یا کتابهای طبع آل البیت را دارند یا کتاب طبع جامع، هر دویس، آن هم آدرس دارد آدرس روایات. این طایفه یک.

«أو ما دلّ علي ردّ ما لم یکن علیه شاهد من کتاب الله أو شاهدان»، آنی که یک شاهی، دو شاهی از قرآن برای او نباشد. از پیامبر صلوات الله علیه این آمده، «إذا جائکم أنا حدیث فوجدتم علیه شاهداً أو شاهدين من کتاب الله فخذوا به»، اگر حدیثی از ما رسید به شما، شما یک شاهد یا دو شاهد از قرآن برایش پیدا کردید، «فخذوا به»، «و الا فقفوا عنده»، توقف کنید «ثم ردوه إلینا». این هم طایفه دوم است.

«أو ما لم یکن»، یعنی «ما دلّ علي ردّ»، آن کلمه ما دلّ علي ردّ، بر سر این هم در می‌آید. «ما دلّ علي ردّ ما لم یکن موافقاً للقرآن»، آنی که موافق با قرآن نیست. امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: «یا محمد ما جائک فی روایة من برّ أو فاجر»، اگر برّ یا فاجری یک روایتی از ما برایتان نقل کرد که «یوافق القرآن فخذ، وما جائک فی روایة من برّ أو فاجر یخالف القرآن فلا تأخذ به». پس ملاک آن خبری است که موافق با قرآن باشد. خب این «إلیه» متعلّق به «قولهم» هست. «ردّ ما لم یعلم أنه قولهم أو لم یکن شاهد أو لم یکن موافقاً»، رد بکنیم آنی را که نمی‌دانیم به چه کسی رد بکنیم؟ «إلیهم». یعنی متعلّق به آن ردّ ما یعلم هست نه حالا به خود قولهم. رد بکنیم إلیه، یعنی به خود ائمه، این طایفه سوم است.

طایفه چهارم، «ما دلّ علي بطلان ما لا یصدقه کتاب الله»، آن روایاتی که قرآن آن را تصدیق نکند. در روایت آمده که «ما جائکم من حدیث لا یصدقه کتاب الله فهو باطل»، حدیثی آمد که قرآن او را تصدیق نمی‌کند باطل است.

طائفه پنجم: «أو علي أن ما لا يوافق كتاب الله زخرف» آن حدیثی که با قرآن موافق نیست زخرف و باطل است. در حدیث آمده که «كل شيء مردود إلا كتاب الله»، هر چیزی را ما باید به قرآن رد کنیم یعنی به قرآن ارجاع بدهیم، «وكل حدیث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف»، باطل است.

طائفه آخر، «أو علي النهي أن قبول حدیث إلا ما موافق الكتاب أو السنة»، یا نهی کردند از حدیث، مگر حدیثی که موافق قرآن یا سنت باشد. در صحیح هاشم بن حکم از امام صادق وارد شده، «لا تقبلوا علينا حدیثاً»، حدیثی را قبول نکنید «إلا ما وافق الكتاب و السنة، إلی غیر ذلک»، غیر ذلک یعنی آن روایاتی که دستور می‌دهد اخبار مخالف قرآن را دور بریزید، امر به طرح و کنار گذاشتن اخبار مخالف قرآن می‌کند. این هم روایاتی که از مجموع روایات استفاده می‌شود خبر به تنهایی حجت نیست. خبر یا باید شاهی از قرآن داشته باشد یا قرآن او را تصدیق کند، یا سنت قطعی او را تصدیق کند. علی ای حال اگر یک خبری قرآن او را تصدیق نکرد، یا شاهی یا قرینه‌ای همراهش نبود او حجت ندارد.

دلیل سوم: «و الإجماع المحكي»، آن دل آیات بآیه بر سر این هم در می‌آید. «و استدللّ لهم بالآیات و الروایات»، و اجماعی که از سید در مواضعی از کلماتش حکایت شده است. «بل حکي عنه»، از سید مرتضی یک مطلبی بالاتر از اجماع نقل شده که سید فرموده است: عدم حجیت خبر واحد مثل عدم حجیت قیاس است و همانطوری که شعار شیعه عدم عمل به قیاس هست، این هم یکی از علائم شیعه است که شیعه به خبر واحد عمل نمی‌کند. «بل حکي عنه أنه»، که سید، «جعل»، یعنی جعل خبر واحد را «بمنزلة القياس في كون تركه معروفاً من مذهب الشيعة».

مرحوم آخوند هرسه اینها را رد می‌کند، از آیات دو جواب می‌دهند، یک جواب می‌فرمایند: این آیات یا ظهور دارند یا قدر متیقن از این آیات این است که اینها در مورد اصول عقائد و اصول دین وارد شده است، یعنی خداوند نهی فرموده از عمل به علم در اصول دین، نه در فروع شرعی. در خود این آیات مواردی وجود دارد مثلاً ببینید این آیه «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ إِنْ الظَّنُّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» که در سوره مبارکه نجم، آیه 27 و 28 آمده دنباله این است که «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً أَنْثًى»، «و ما لهم به من علم»، اینهایی که ایمان به آخرت ندارند، ملائکه را تسمیه آنثی برایشان قرار می‌دهند و می‌گویند اینها دختران خدا هستند، «و ما لهم به من علم»، خدا می‌فرماید: اینها علم ندارند. «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ».

نقد ادله عدم حجیت خبر واحد

این آیات، سیاق آیات در مورد اصول اعتقادی و آنچه که مربوط به اعتقادات است، چه اصل و چه غیر اصل، اما ربطی به فروع شرعی ندارد، این جواب اول بود. جواب دوم این است که بر فرض اینکه بگوییم «لا تخف ما ليس لك به علم»، عمومیت دارد می‌گوید آنچه را که علم نداري پیروي نکن. چه در اصول چه در فروع. می‌فرماید ما این آیه را به آن ادله‌ای که بعداً می‌آوریم برای حجیت خبر واحد اقامه می‌کنیم به آن ادله تخصیص یا تقیید بزنیم.

اما جواب از روایات، مرحوم آخوند می‌فرمایند: استدلال به روایات، یک استدلال دوری است، چون این روایات تمامش اخبار آحاد هستند. برای عدم حجیت واحد به خبر واحد استدلال کردید، استدلال به این روایات یک استدلال دوری است.

اشکال

این روایات گرچه تواتر لفظی و معنوی ندارند، اما این روایات تواتر اجمالی دارند. این روایات واحد نیستند متواترند به نحو تواتر اجمالی، قبل از اینکه اشکال را توضیح دهیم، اقسام تواتر را باید بیان کنیم:

یک قسم، تواتر لفظی است، تواتر لفظی یعنی الفاظ یک حدیثی را افراد متعددی بیایند نقل بکنند به حدی که به حد تواتر برسد؛ مثلاً در مورد این روایت «إنَّما الأعمال بالنیَّات»، بعضی‌ها ادعای تواتر لفظی کردند.

قسم دوم تواتر معنوی است، در تواتر معنوی لفظ به عینه تکرار نشده و برای ما نقل نشده اما چند روایت هست که مجموعاً در یک معنا مشترکند حالا این معنا ممکن است معنایی باشد که مدلول مطابقی روایات باشد، ممکن است معنایی باشد که مدلول تضمینی روایات باشد یا ممکن است معنایی باشد که مدلول التزامی روایات باشد، تواتر معنوی یعنی اگر روایات متعدد از نظر لفظ مشترک نیستند؛ اما در یک معنا و قدر جامعی، مثلاً این چهل تا روایت در یک معنا و قدر جامعی اشتراک دارند، این تواتر معنوی می‌شود، یعنی این معنا را همه این روایات دارد. تواتر معنوی یعنی این معنا را هر روایتی که معین کنید، دلالت بر این معنا دارد و عرض کردم دلالت بر معنایش گاهی اوقات مطابقی است، گاهی اوقات تضمینی است گاهی اوقات التزامی.

این مثالی که در معالم هم بیان کرده بودند، ما وقتی داستانهای راجع به جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام ملاحظه می‌کنیم، تمام این داستانها قدر جامعش شجاعت امیر المؤمنین است و این دلالتش بر شجاعت به دلالت التزامی است.

قسم سوم تواتر اجمالی است. تواتر اجمالی یعنی ما روایاتی داریم که اجمالاً قطع به صدق یکی از اینها پیدا می‌کند. روایاتی داریم که ممکن است قدر جامع نداشته باشند و لکن ما اجمالاً قطع پیدا می‌کنیم که همه اینها کاذب نیستند و یکی از اینها لااقل صادق است این تواتر اجمالی می‌شود.

مستشکل می‌گوید: این روایاتی که ما بیان شد، گرچه تواتر لفظی و تواتر معنوی ندارد، اما تواتر اجمالی دارد.

جواب

مرحوم آخوند در مقام جواب می‌فرمایند: شما این روایات را از خبر واحد خارج کردید متواتر کردید، اما به نحو تواتر اجمالی؛ لکن قانون در باب تواتر اجمالی اخذ به اخص المضمون است. قانون در باب تواتر اجمالی این است که آن مضمون آن روایتی که اخص از همه مضامین است، ما باید مضمون آن روایت را اخذ کنیم و آخوند می‌فرماید: ما حرفی نداریم این طوائف روایات، اخص المضمونش را بگیریم. اخص المضمون آن روایت مخالف با قرآن را این روایات می‌گوید به درد نمی‌خورد.

ما هم می‌گوییم «خبر الواحد حجة»، حجیت خبر واحد را به نحو موجه جزئی می‌گوییم نه به نحو موجه کلیه. این اخص المضمون هم بعنوان سالبه جزئی است. یعنی آن روایتی که مخالف با قرآن و سنت قطعی است به درد نمی‌خورد. او با این حرف ما منافاتی ندارد، چون سالبه جزئی با موجه جزئی تناقضی ندارد.

اما جواب از اجماع این است که محصلش غیر حاصل است، چون در میان علما عده‌ی زیادی هم داریم که قائل به حجیت خبر واحدند، اجماع محصل ما نداریم.

اجماع منقول هم دو اشکال دارد: اولاً که این اجماع منقول است و قبلاً گفتیم که اجماع منقول حجیت ندارد؛ ثانیاً اگر بخواهیم با اجماع منقول اثبات عدم حجیت خبر واحد را کنیم، همین مستلزم دور است، چون ما قبلاً گفتیم خود اجماع منقول یکی از مصادیق خبر واحد است.

«و الجواب: أمّا عن الآيات فبأنّ الظاهر منها»، ظاهر از این آیات. «أو المتیقّن من إطلاقاتها»، متیقّن از اطلاقات، این که می‌گوید متیقّن، ما در بین این آیات بعضی از آیات داریم اطلاق دارد فرض کنید مثل «لا تخف ما ليس لك به علم»، «إن يتبعون

إِلَّا الظَّنَّ، إِلَّا الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»، اما چون این آیات محفوف به جملائی است که آن جملات صلاحیت برای قرینیت دارد، قبلاً خواندیم مرحوم آخوند بیان کردند: اگر ظاهر یک کلامی، محفوف به یک شیئی باشد که آن شیء «یصلح للقرینة»، آن کلام مجمل می‌شود. وقتی کلام مجمل شد، ما باید به قدر متیقن از او اخذ کنیم.

مرحوم آخوند می‌فرماید: «أَوِ الْمُتَقِينَ» روی این بیان است که اینجا «إطلاقات محفوفاً به» کلمات و آیات دیگر، آن آیات صلاحیت و قرینت دارند، پس این آیات مجمل می‌شود و ناگزیر از قدر متیقن گرفتن هستیم و قدر متیقن «هو إتباع غير العلم في الأصول الاعتقادية»، غیر علم در اصول اعتقادیه، حجتی ندارد. «لا ما يعمُّ الفروع الشرعية»، نه آنچه که شامل فروع شرعیه بشود، پس این آیات ربطی به مانحن فیه ندارد. ما می‌خواهیم بحث خبر واحد را برای اثبات فروع شرعیه نیاز داریم.

«ولا سَلَّمَ عمومها لها»، یعنی آن عموم آیات «لها»، برای این فروع شرعیه، فهی این آیات، «مخصَّصة»، تخصیص می‌خورد به ادله آیه‌ای که بعداً بر حجیت اخبار می‌آورد. «وَأَمَّا عَنْ الرَّوَايَةِ بِأَنَّ الْإِسْتِدْلَالَ بِرَوَايَاتٍ»، خالی است از سداد و از صحت، چرا؟ «وَأَنَّهَا أَخْبَارُ الْآحَادِ»، این روایات خبر واحد است. «لا يقال إنها»، مستشکل نه اینکه این روایات «وإن لم تكن متواترة لفظاً ولا معناً»، و لو اینکه تواتر لفظی یا تواتر معنوی ندارد. «إِلَّا أَنَّهَا مُتَوَاتِرَةٌ إِجْمَالاً»، اما تواتر اجمالی داریم. تواتر اجمالی معنایش علم به صدور بعضی از این روایات است که یقیناً از امام معصوم علیه السلام صادر شده است، «للعلم الإجمالي بصدور» بعضی از این روایات «لا محالاً» آخوند جواب می‌دهد: «فإنه يقال إنها» این روایات «وإن كانت كذلك»، یعنی تواتر اجمالی دارد. «إِلَّا أَنَّهَا لَا تَفِيدُهُ»، قانون در تواتر اجمالی اخذ به آن مضمون اخص است.

ببینید مثلاً سی روایت آمده است، یکی عمومیت دارد، یکی خصوصیت دارد. ما اگر گفتیم که اجمالاً یکی از اینها از امام صادق علیه السلام شده است، حق نداریم آن عموم را اخذ کنیم. آن کسی که بگوید هیچ خبر واحدی به درد نمی‌خورد، حق نداریم اخذ کنیم، باید اخص المضمون را اخذ کنیم. یقین داریم به اینکه یکی از اینها صادر شده است، قدر متیقنی که صادر شده آن اخص المضمون است. ببینید این اگر عموم هم باشد این اخص المضمون در ضمن آن عموم هم هست، اما اگر آن عموم نباشد ما به این عموم بخواهیم اخذ کنیم، آن درست نیست.

«إِلَّا أَنَّهَا» یعنی این متواتر اجمالی اینکه روایات تواتر اجمالی دارد «لا تفيد إلا فيما توافقت عليه»، آنچه که همه این روایات بر او توافق دارند «و هو» یعنی اینی که در خصوص این مورد حجت نباشد، «غير مفيد في إثبات السلب كلياً»، در اینکه اینجا بخواهد سالبه کلیه درست کند، فایده‌ای ندارد. «كما هو»، یعنی سلب کلی محل کلام و مورد نقض و ابرام است. «وإنما تفيد» این روایات، «عدم حجية الخبر مخالف للكتاب السنة»، اخص مضمون چنین چیزی است.

خبری که مخالف قرآن و مخالف سنت باشد، حجت نیست «وإلزام به»، یعنی التزام به عدم حجیت چنین خبری، «لیس بضائر»، بلکه اصلاً «لامحیص عنه في مقام المعارضة»، در مقام معارضه هیچ محیصی و هیچ چاره‌ای وجود ندارد. «وَأَمَّا عَنْ الْإِجْمَاعِ»، و از اجماع، «محصل منه»، یعنی محصل از اجماع «غير حاصل»، چرا غیر حاصل؟ دو وجه دارد یک وجهش این است که عده زیادی از علماء می‌گویند خبر واحد حجیت دارد، شیخ طوسی، شیخ مفید، امثال اینها می‌گویند خبر واحد حجیت دارد.

ثانیاً آنهایی هم که می‌گویند حجیت ندارد، احتمال می‌دهیم اجماع آنها مدرکی باشد، یعنی اگر بدانیم یک روایاتی مستند به همین روایاتی که الان خواندیم یا مستند به آن آیات قرآن باشد، یا یقین داشته باشیم مستند به اینهاست، این اجماع دیگر بدر نمی‌خورد. اجماعی که یقینی المدرک است یا محتمل المدرک است این حجیت ندارد. «والمقول منه»، منقول از اجماع برای استدلال «به»، یعنی استدلال به عدم حجیت، «غير قابل»، یعنی قابلیت ندارد. خصوصاً در مسئله که ما بخواهیم عدم حجیت خبر واحد به اجماع منقولی که خودش از مصادیق خبر واحد است، استدلال کنیم.

«كما يظهر وجه للمتأمل»، وجه عدم اعتبار اجماع منقول برای آدم متأمل روشن است. اشکال دوم «مع أنَّه معارضٌ بمثله»، این اجمال با مثلث معارض است. یعنی سید مرتضی ادعا اجماع بر عدم حجیت خبر واحد را نموده است، شیخ طوسی ادعا اجماع بر حجیت را کرده است. معارض با مثلث است و همچنین «موهونٌ بذهاب المشهور»، مشهور از علما به خلاف این اجماع قائل شدند، یعنی قائل شدند که خبر واحد حجیت دارد. استدلال مشهور را فردا ان شاء الله شروع می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين